

تحوّل دیدگاه تاریخی ایرانیان نسبت به مسائل قومی

کاوه بیات *

مقدمه

در فضای برآمده از فروپاشی و اضمحلال چند امپراتوری جهانی مانند روسیه، اتریش و عثمانی در پایان جنگ جهانی اول، چگونگی شکل‌گیری انبوهی از خواسته‌های قومی و ملی در بخش‌های بر جای مانده از این امپراتوری‌ها برای کسب نوعی موجودیت مستقل و کشوری، به یکی از مهمترین ویژگی‌های عصر خود و همچنین زمینه پدید آمدن مسائلی منجر شد که هنوز هم تا حل و فصل نهایی آنها، راه دشواری در پیش است.

یکی از این مسائل، پدید آمدن کشوری است به نام "جمهوری آذربایجان" در

* محقق و نویسنده

بروز و شکل‌گیری پدیده‌ای که امروزه از آن به‌عنوان "مسائل قومی و اقلیت‌ها" یاد می‌شود، موضوعی است به نسبت متأخر که با تحولات ناشی از فروپاشی تعدادی از قدرت‌های بزرگ جهانی در پایان جنگ بین‌الملل اول شکل مشخص و گسترده‌ای یافت. ایران نیز همان‌گونه که به رغم اعلان بی‌طرفی، در طول جنگ اول جهانی از عوارض آن مصون نماند و بخش‌های وسیعی از قلمرو خود را عرصه رویارویی نیروهای نظامی خارجی یافت، از تحولات جاری در جهان بعد از جنگ که بروز انواع گرایش‌های قومی و ملی یکی از مشخصه‌های اصلی آن بود، برکنار نماند.

هدف از این بررسی، اشاره‌ای است به چگونگی آشنایی و مواجهه ایرانیان با جوانبی از این پدیده از سال‌های آخر جنگ جهانی اول و چگونگی واکنش آنها در این زمینه. طرح ایجاد یک کردستان مستقل در بخش‌های بر جای مانده از امپراتوری عثمانی در بین‌النهرین و همچنین تأسیس کشوری به نام جمهوری آذربایجان در بخش‌های عثمانی رود ارس در همین ایام، و پیامدهای سیاسی این دو رخداد به نحوی که در محافل سیاسی ایران مطرح شد، دو موضوع مشخصی است که در این بررسی مورد توجه قرار دارد.

در پی این بررسی تاریخی، در پایان نگاهی به آثار برجای مانده از این سابقه آشنایی و شناخت با مسائل قومی و تأثیر آن بر نوع رویکردهای بعدی ما به این مسئله خواهیم داشت.

نواحی جنوب شرقی قفقاز در پایان جنگ جهانی اول که تا پیش از این تاریخ، به اسامی دیگری شناخته شده بود. رشته تلاش‌های پراکنده‌ای که از همان سال‌ها برای ایجاد نوعی هویت قومی در میان ترک‌زبان‌های نواحی شمال غرب ایران - از جمله آذربایجان واقعی - آغاز شد، از همان بدو کار از این نامگذاری تأثیر پذیرفت. از این رو برای شناسایی جوانب مختلفی که این پدیده به خود گرفت، یعنی مجموعه تلاش‌هایی که در هشتاد سال اخیر برای شکل دادن به نوعی هویت قومی در میان ترک‌زبان‌های شمال غرب ایران جریان داشته است، آگاهی از نحوه بازتاب موضوع تشکیل جمهوری آذربایجان قفقاز در میان ایرانیان ضرورت دارد.

در این بررسی تحولات دوره‌ای مورد توجه خواهد بود که از لحاظ زمانی، از سال‌های پایانی جنگ آغاز و بیش از هفت - هشت سال به طول نینجامید. دوره‌ای که به سه بخش زیر قابل تقسیم است:

۱- از اواخر پاییز و اوایل زمستان ۱۲۹۶ (هش) تا بهار ۱۲۹۷ که با کودتای بلشویک‌ها در پتروگراد، تلاشی و اضمحلال روسیه تزاری امری گشت محتوم و برگشت‌ناپذیر و در نتیجه لزوم و ضرورت تشکیل یک رشته واحدهای جدید ملی در خلاء بر جای مانده از این دگرگونی دوره‌ای که در خلال تحولات آن از تأسیس کشوری به نام "آذربایجان" در بخش‌های جنوبی و جنوب شرقی قفقاز سخن به میان می‌آید که بالاخره در بهار ۱۲۹۷ با تشکیل "جمهوری آذربایجان" این موضوع تحقق می‌یابد.

۲- از بهار ۱۲۹۷ تا بهار ۱۲۹۹ دوران کوتاه مدت استقلال جمهوری آذربایجان که در خلال آن تبعات داخلی و خارجی ناشی از پدید آمدن چنین موجودیتی در همسایگی آذربایجان واقعی و تاریخی، کم و بیش در ایران مورد بحث بود که به آنها اشاره خواهد شد.

۳- بالاخره دوره‌ای کوتاه که از سال ۱۲۹۹ تا سالهای میانی همان دهه، یعنی سال‌های میانی دهه ۱۳۰۰ شمسی، به طول می‌انجامد. در طول این دوره موضوع مورد بحث از چارچوب "آذربایجانی" خود خارج شده و در چارچوب فعالیت‌های پان‌ترکیستی‌ای که بیشتر در ترکیه جریان داشت، ادامه می‌یابد.

دوره اول

از اواخر پاییز و اوایل زمستان ۱۲۹۶ (۱۳۳۶ هـ.ق) که مصادف با پیشروی سریع قوای عثمانی در نواحی قفقاز است، حزب مساوات و گروه‌های مؤتلف آن که بخش مهمی از روشنفکران و چهره‌های سیاسی مسلمان‌های جنوب قفقاز را در صفوف خود متشکل ساخته بودند، قصد خود را مبنی بر ایجاد موجودیتی به نام "آذربایجان" در نواحی جنوبی و مسلمان‌نشین قفقاز که تا پیش از این بیشتر به نام یک رشته خان‌نشین‌های مختلف مانند باکو، گنجه، ایروان و ... شهرت داشت اعلام کردند. با وجود آنکه بخش‌های وسیعی از این خطه با در دست نیروهای مزبور قرار نداشت و روشن نبود که چنین بیانیه‌هایی تا چه حد امکان تحقق دارد، ولی ایرانیان به‌رغم دشواری‌های عمومی ایران در آن دوره واکنش بالنسبه گسترده‌ای در قبال این تحول نشان دادند.

در سطح محلی، یعنی در میان ایرانیان ساکن قفقاز که نیروی چشمگیر و قابل ملاحظه‌ای به شمار می‌رفتند، از فعالیت‌های محمد ساعد (ساعد الوزاره) کنسول ایران در باکو می‌توان نام برد که با ایراد سخنرانی‌ها و تشکیل گردهمایی‌های مختلف در مقام اعتراض به این نوع زمزمه‌ها و شایعات برآمد. (۱) از جمله دیگر فعالیت‌هایی که در این زمینه، یعنی در سطح محلی در قفقاز صورت گرفت، تلاش‌های شعبه محلی حزب دموکرات ایران بود که در میان ایرانیان آن سامان از نفوذ چشمگیری برخوردار بود و با انتشار روزنامه‌ای به نام "آذربایجان جزء لاینفک ایران" صریحاً در مقام مقابله برآمد. (۲) ظاهراً این فعالیت‌ها بی‌نتیجه نبود و قرار شده بود که در این زمینه ایرانیان و مساواتی‌ها یک کنفرانس ویژه ترتیب بدهند؛ حتی گزارش شد که «حاضر شده‌اند که اسم آذربایجان را از این حدود برداشته، به اسم دیگری خطاب نمایند». (۳)

در داخل ایران نیز این تحولات مورد توجه قرار گرفت. ظاهراً نخستین روزنامه‌ای که این بحث را مورد توجه قرار می‌دهد، روزنامه ارشاد است که در اوایل ربیع‌الاول ۱۳۳۶ / زمستان ۱۲۹۶ هـ.ش با انتشار گزارشی در مورد تحرکات اخیر مساواتی‌ها صریحاً می‌نویسد که: «... می‌خواهند آذربایجان ایران را از ایران تجزیه کنند». بازتاب این نوشته چنان بود که "محمدامین رسول‌زاده" رهبر حزب مساوات در روزنامه آچیق سوز در

مقام توضیح برآمده و پس از توضیحاتی، در مورد سوابق بحث می‌نویسد:

«... ولی مقصود همان آذربایجان روسیه است که عبارت باشد از گنجه، ایروان، باکو و ... لازم است که به تمام ایرانی‌ها خاطرنشان نمایم که وقتی ما آذربایجان می‌گوییم مقصود ما آذربایجانی است که در قلمرو دولت روسیه است، نه دولت ایران و به مقدرات آذربایجان ایران حق و حد دخالت نداریم» (۴)

با این وصف، دامنه بحث به هیچ‌وجه فروکش نکرد. روزنامه زبان آزاد نوشت:

« مساواتیان بدانند که آذربایجان عضو محبوب و جزء لاینفک ایران است و ملت آذربایجان همه وقت دوش به دوش سایر ایرانیان جامعه خود را با خون خود محافظت نموده‌اند. کمیته مساوات باید مطلع باشد که انفکاک آذربایجان از ایران گذشته از این که محال است، اساساً عنوان این‌گونه مالیخولیاهای طفلانه در سیاست آینده قفقاز تولید کدورت می‌کند» (۵)

به همین ترتیب، جراید دیگر ایران مانند روزنامه جنگل ارگان نهضت جنگل که این موضوع را با صراحت بیشتری مورد بحث قرار داد:

قفقازیة جنوبی یعنی ولایات جنوبی قفقاز که هر یک از آنها به شهادت تاریخ اسم معینی داشته و دارند، همه فارسی‌نژاد، همه ایرانی‌الصل، غیر از زبانشان که فعلاً ترکی است همه چیزشان ایرانی است، امروز اسم ایران را به خود گذاشت، چرا و به چه جهت؟ ... اگر مسئله، مسئله استقلال قفقاز و استخلاص آنها است ... که غایت آمال و نهایت آرزوی فرد فرد مسلمان ایرانی است ... ولی این نامگذاری موضوع را عوض می‌کند ... اگر مقصود برادران قفقازی ما از اتخاذ این اسم ضمیمه کردن قفقاز به ایران است، دیگر شتر سواری دولا دولا ندارد ...» (۶)

با این وصف با تشدید برخوردهای قومی، درگیری‌های سیاسی و همچنین لشکرکشی‌های خارجی در قفقاز، در عرض مدت زمانی کوتاه منطقه در چنان آشوب گسترده‌ای فرو رفت که هرگونه بحث و گفتگویی که در این زمینه آغاز شده بود، از احتمال کنفرانس‌گذاری و امکان انصراف از آذربایجان نامیده شدن باکو و شیروان و گنجه گرفته تا ادامه مباحث جراید ایران و قفقاز، همگی منتفی شدند و در این میان در اوایل خرداد ۱۲۹۷ (ه‌ش) با پیشروی نیروهای عثمانی به قفقاز، باکو به دست آنها و متحدان مساواتی آنها افتاد و جمهوری آذربایجان رسماً پا گرفت.

دوره دوم

دورانی است که با پشت سر گذاشتن تحولات ناشی از شکست عثمانی‌ها و عقب‌نشینی نیروهایشان از قفقاز و استقرار قوای بریتانیا به جای آنها، جمهوری آذربایجان از ثبات و قرار بیشتری برخوردار شد و در مقام تثبیت این استقلال برای توسعه روابط خود با ایران اقدام می‌کند. در چارچوب این مناسبات است که بحث "آذربایجان" از نو مطرح می‌شود.

به محض ورود اسمعیل خان زیادخانوف فرستاده دولت باکو به تهران، روزنامه ایران طی مصاحبه‌ای به این مناسبت در ضمن مباحث مختلفی که مطرح شد، بحث علل چنین نامگذاری را نیز مطرح کرد و پرسید: «تصور نمی‌کنید برای رفع پاره‌ای سوء تفاهمات آن هم بین اهالی ایران و قفقاز که مناسبات تاریخی، نژادی، مذهبی و غیره دارند، در این اسم تغییری بدهید؟» که پاسخ گرفت: «این بدحرفی نیست و در آینده باید در این زمینه صحبت کرد.» (۷) ولی در آینده مذاکرات قابل توجهی در این زمینه صورت نگرفت. اصولاً روابط رو به بهبود بود و لابد چنین تصور شد که مباحثی از این دست اولویت ندارد. کما این که حتی در مرحله‌ای برای وحدت دو کشور نیز مذاکراتی صورت گرفت. (۸)

با این حال در سطوح دیگر بحث نام آذربایجان و تبعات ناشی از این نامگذاری به نحوی به مراتب جدی‌تر از پیش ادامه یافت. در این زمینه می‌توان به رشته مقالاتی اشاره کرد که تحت عنوان "آذربایجان قفقاز، تحقیق یک موضوع تاریخی" در بهار ۱۲۹۸ در روزنامه ایران منتشر شد. مقالاتی که به احتمال قوی به قلم ملک‌الشعراء بهار گرداننده روزنامه در آن زمان بود و در خلال آن جوانب مختلف بحث از لحاظ جغرافیای تاریخی، با توجه به معدود منابع موجود در آن ایام مانند معجم البلدان و قاموس اعلام مورد بحث قرار گرفت. بحثی که سال‌ها بعد در اوان انقلاب اسلامی، با انتشار کتاب اران یا آلبانیای قفقاز (تهران ۱۳۶۰ ه.ش)، به قلم "دکتر عنایت‌الله رضا"، به وجهی کامل و جامع مورد بررسی قرار گرفت.

گذشته از مباحث تاریخی و جغرافیایی که در روزنامه ایران مطرح شد، نویسندۀ مقالات مزبور ضمن ابراز شادمانی و مسرت از استقلال همسایه، بیشتر بر

سوء تفاهم‌هایی اشاره دارد که این نوع نامگذاری می‌تواند به وجود آورد و خواهان رفع آنها است. یکی از مهمترین جوانب این بحث آن بود که بی‌مخاطب نبود و رسول‌زاده بر آن شد که پاره‌ای از نکاتش را پاسخ گوید. (۹) متأسفانه با ظهور مجدد امپریالیسم روس، به صورت بلشویکی آن و چیرگی روس‌ها بر قفقاز در بهار ۱۲۹۹ (۵۷ش) دوران استقلال جمهوری قفقاز و اصولاً مباحث امیدوارکننده‌ای که در این زمینه آغاز شده بود، به پایان آمد.

دوره سوم

با چیرگی روسیه شوروی مبحث "آذربایجان" به صورتی که در این چند سال جریان داشت، از دور خارج شد و تا سال‌ها بعد یعنی مقارن با جنگ دوم جهانی که این موضوع در یک چارچوب جدید مطرح شد، به دست فراموشی سپرده شد. چارچوب جدیدی که به صورت موضوع "خلق آذربایجان" و "حق تعیین سرنوشت" آن و مضامینی چون "آذربایجان شمالی و جنوبی" در آمد که به‌عنوان ابزار فشار در سیاست خارجی شوروی کاربرد گسترده یافت که بررسی آن از موضوع این بحث خارج است.

در این دوره، یعنی در فاصله سالهای سقوط جمهوری مستقل آذربایجان تا چند سال بعد یعنی نیمه اول دهه ۱۳۰۰ حوزه بحث بیشتر به جمهوری ترکیه منتقل شد. اینک محافل ترک‌گرای ترکیه بویژه تشکیلات نیمه‌رسمی "ترک اجاق لاری" بودند که با حمایت از گروه‌هایی چون بقایای حزب مساوات، موضوعی به نام مسئله ترک‌های ایران را مطرح و نوشته‌هایی در این زمینه پراکنده کردند که در ایران نیز بازتاب یافت. (۱۰)

در واقع سابقه این بحث، با ویژگی‌های خاصش به چند سال پیش، یعنی سال‌های پایانی جنگ جهانی اول باز می‌گشت که برای دوره‌ای کوتاه، عثمانی‌گرایی و اتحاد اسلام به‌عنوان جهان‌بینی‌های رسمی امپراتوری عثمانی از دور افتاد و با فروپاشی روسیه و امکان لشگرکشی به قفقاز و آسیای مرکزی، اندیشه پان‌ترکیسم که تا پیش از این وجهی حاشیه‌ای و ضمنی داشت، به‌عنوان ایدئولوژی حاکم درآمد. از میان ایرانیان نیز نخستین کسانی که با این پدیده روبرو شدند، ایرانیانی بودند که در پی فروپاشی نهضت مهاجرت و دولت موقت نظام‌السلطنه از نواحی غربی ایران به عثمانی پناهنده شده بودند.

تلاش اهل قلم ترک برای نگارش پیشینه و تاریخچه‌ای ترکی بر بخش‌های وسیعی از آسیا، از جمله نواحی ترک‌زبان ایرانی، بویژه نوشته‌های روشنی بیک و سلیمان نظیف در میان ایرانیان آن حدود بازتاب گسترده‌ای داشت. از جمله این واکنش‌ها می‌توان به واکنش شاعرانه میرزاده عشقی و عارف قزوینی، بویژه در مقابل ترک دانستن زرتشت اشاره کرد (۱۱) و یا برخورد عالمانه رضازاده شفق که رساله‌ای را در همان سال‌ها در پاسخ حضرات نوشت و منتشر ساخت. این نوع برخوردهای ادبی یا تاریخی تنها اثر بر جای مانده از حضور طیف وسیعی از رجال ایران در عثمانی آن روزگار نبود. این حضور و تجربه مستقیم از لحاظ شناسایی ریشه‌های سیاسی کار نیز مؤثر واقع شد.

"ماژور ملکزاده تبریزی" که خود از مهاجران بود و آشنایی مستقیم با این موضوع داشت، بعدها در مقاله‌ای تحت عنوان "پان‌تورانیزم، آذربایجان قفقاز یا راه ترکستان" علل و انگیزه نظامیان عثمانی را در تأسیس دولتی موسوم به جمهوری آذربایجان چنین توصیف کرد: «چون می‌دانستند آذربایجان در ایرانیت بیشتر از سایر نقاط ایران طرفدار وحدت ملیت است و عوض این که راه توران گردد، سد آهنین ترکستان خواهد شد، بنا به مشورت "احمد آغایف" و "جلیل‌بیگ" رئیس مجلس عثمانی که در آن زمان برای مصالحه با گرجستان و ارمنستان در قفقاز بودند، شهرهای قفقاز جنوبی را...» "آذربایجان" نامیدند.

«نقشه اساسی در این اسم‌گذاری در این بود که خلیل‌پاشا که فرمانده اردوهای قفقاز شده بود، قرارگاه خود را در تبریز قرار داده و به وسایل مختلفه مأمور بود آذربایجان ایران را با آذربایجان قفقاز متحد نموده، عجلتاً این دو قطعه که ایران را روح خودش و خود را روح ایران می‌داند، تحت حاکمیت ترک یک استقلال داخلی داده و به کعبه آمال خودشان که ترکستان باشد یک راه مستقیم پیدا نماید...» (۱۲)

ولی همان‌گونه که اشاره شد، با شکست نظامی عثمانی، این طرح نیز در همین مراحل ابتدایی از حرکت باز ایستاد و آنچه از آن بر جای ماند روال دیگری گرفت.

در واقع اهمیت طرح بحث از این دیدگاه آن بود که این موضوع چارچوب تاریخی خود را یافت. در مراحل نخست، مثلاً در دوره اول، اکثر ایرانیان روس‌ها را عامل تحریک مساواتی‌ها و برپایی موجودیتی به نام جمهوری آذربایجان می‌دانستند. روزنامه ارشاد از روس‌های ضدانقلابی سخن می‌گفت که "با حکومت جدید روسیه [یعنی

بلشویک‌ها]، نتوانسته‌اند متحد شوند" و یا روزنامه زبان آزاد که "کمیته مساوات را حاصل تبلیغات امپریالیسم روس" تلقی می‌کرد و یا روزنامه جنگل که مساواتی‌ها را "مقلد دربار مستبده روس" می‌دانست. (۱۳) در آن دوره بسیاری از ایرانیان چون هنوز عثمانی را همانند آلمان متحد خود در مبارزه با روس و انگلیس تلقی می‌کردند، میلی به رویارویی با واقعیت نداشتند؛ ولی به تدریج و بویژه پس از از میان رفتن عثمانی، این بی میلی ضرورت وجودی خود را از دست داد و موضوع در چارچوبی واقعی قرار گرفت. ولی این دگرگونی با دوره‌ای از تاریخ ایران توأم شد که با تحکیم استبداد رضاخان، مباحثی از این دست، چون بسیاری از دیگر مباحث اساسی کشور از دستور کار خارج شد و بحث از حرکت افتاد. رسوب بر جای مانده از این مباحث و تأثیر آن بر سیاست‌هایی که بتدریج در زمینه سیاست‌های قومی و زبانی در ایران آن روزگار اتخاذ شد، خود موضوع یک بحث دیگر است.

در پایان جا دارد از سرگذشت آذربایجان (آذربایجان واقعی) در این دوره نیز سخنی به میان آید. جالب آن است که در این دوره یا لاقلاً در سال‌های نخست این دوره، آذربایجان که محور اصلی این مباحث بود و بحث اصلی نیز چگونگی تأثیر تحولات قفقاز و عثمانی بر آن خود به نحوی شگفت‌انگیز از این موضوع مبرا و برکنار ماند. اگر چه این دوره با حضور بخش وسیعی از نیروهای عثمانی در آذربایجان شروع شد و تلاش‌های خلیل‌پاشا فرمانده محلی قوای ترک‌های عثمانی برای صورت دادن به یک رشته تبلیغات جدایی‌خواهانه، از جمله انتشار روزنامه موسوم به آذربادگان که ظاهراً در این جهت فعال بود، ولی از تنها چیزی که گزارش در دست است موج وسیعی است که در خود آذربایجان و به‌ویژه تبریز بر ضد این تحركات جریان یافت و در رأس این مقاومت سراسری چهره‌هایی چون شیخ محمد خیابانی و بادامچی قرار داشتند که به خاطر مخالفت‌هایشان با حرکات الحاق‌گرایانه مقامات عثمانی از سوی نظامیان عثمانی بازداشت و تبعید شدند. در واقع وجه مشخصه این دوره آن بود که ویژگی‌های جدید آن از توسعه‌طلبی‌ها و تجاوزهای سنتی عثمانی که سابقه‌ای طولانی داشت بود، قابل تفکیک نبود.

هنوز تفاوت‌های مهمی که این وجه از زیاده‌طلبی‌های ترک‌ها با وجوه سنتی و پیشین

آن داشت روشن نشده بود. در گذشته مسائلی چون تابعیت این یا آن عشیره مرزنشین یا حوزه فتوحات این یا آن سلطان عثمانی بود که در توجیه این گونه زیاده طلبی ها عنوان می شد، این بار بحث با تأکید بر جنبه های ترکی گرایانه رنگ و بوی قومی و ناسیونالیستی یافت. ولی دامنه این گونه مباحث گسترش نیافت. با تحکیم نظام پهلوی که نخستین نشانه آن محدودیت بیش از پیش طرح و بحث آراء مختلف بود، هم عرصه بر دیدگاههایی از این دست محدود شد و به ناچار هم نوع مباحثی که از سوی ایرانیان در این زمینه مطرح می شد تغییر یافت. با این وصف بحثی که با اشتغال بر جوانب مختلف فرهنگی، تاریخی و بتدریج قومی در این چند سال آغاز شده بود، از حالت آشکار و صریحی که داشت خارج شده و جنبه ای ضمنی و تلویحی یافت که فقط مترصد فرصتی بود که سر باز کند و به علت سرکوفته بودنش، لاجرم وجهی تند و حاد بیابد، چنانکه در سال های بعد از شهریور ۱۳۲۰ (هش) و اصولاً در هر گشایش سیاسی دیگری خود را نشان داد.

یادداشت‌ها

- ۱ - برای آگاهی بیشتر بنگرید به: روزنامه رعد، ۱۰ جمادی الاول ۱۳۳۶.
- ۲ - از این روزنامه در مجموع ۱۲ شماره منتشر شد. برای آگاهی بیشتر بنگرید به: آذربایجان، رسیوبلیکاسی علملر آکادمیاسی، آذربایجان دوری مطبوعاتی، (بسیلیو قرافیا، ۱۸۷۵-۱۹۹۰، باکو ۱۹۹۳)، ص ۲۰.
- ۳ - رعد، ۱۰ جمادی الاول ۱۳۳۶.
- ۴ - آچیق سوز، ۲۰ ربیع الاول به نقل از: رعد، ۲۹ ربیع الاول ۱۳۳۶.
- ۵ - زبان آزاد، ۹ ربیع الثانی ۱۳۳۶.
- ۶ - جنگل، ۲۳ ربیع الثانی ۱۳۲۶.
- ۷ - ایران، غره رجب ۱۳۳۷.
- 8 - Swietochowski, Tadeusz, *Russian Azerbaijan*, Cambridge University Press, 1985, pp. 156-158.
- ۹ - از جمله مقالاتی که او تحریر نموده می‌توان به "ایران و ما" و "آذربایجان و ایران" به ترتیب در شماره‌های ۱۵ رجب و ۱۷ شعبان ۱۳۳۷ روزنامه ایران اشاره نمود.
- ۱۰ - برای آگاهی بیشتر از فعالیت‌های کلی این حرکت بنگرید به:
-Jacob, M. L *Pan Turkism in Turkey*, Archen Books, 1981, pp.72-95.
- ۱۱ - بنگرید به: کلیات مصور میرزاده عشقی (تهران، ۱۳۵۷)، ص ۳۷۴؛ کلیات دیوان عارف قزوینی (تهران ۱۳۴۷)، ص ۲۹۳-۹۸.
- ۱۲ - ایران، ۲۸ شوال ۱۳۳۷.
- ۱۳ - بنگرید به شماره‌های فوق‌الذکر جراید مزبور.